

تفسیر سوره بقره، جلسه ۹

بسم الله الرحمن الرحيم

ضمن عرض تبریک و تهنیت به مناسبت میلاد با سعادت امام رضا علیه السلام به همه شیعیان حضرت، [می دانید] در زمینه تفسیر قرآن بیشترین آثار را امام رضا علیه السلام نسبت به بقیه ائمه دارند و به دلیل شرایطی که در آن بودند؛ بیشتر سوالات از حضرت رضا علیه السلام سوالات قرآنی بوده و طبیعتاً یک مقداری به این سمت کشیده شده است. به خصوص من باب "عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد"؛ این مأمون لعنتی به دلیل تسلط فوق العاده ای که بر علوم قرآنی و بحث های قرآنی داشته و [طبیعتاً] نه صرفاً (به اعتقاد بنده) برای شکست امام رضا علیه السلام بلکه به جهت روحیه علمی که خودش داشته، سوالات فراوانی از امام رضا علیه السلام می کرده و بسیار آدم تیزهوش و زیرکی بوده است. مثلاً گاهی اوقات سوالات خیلی فنی است و جوابهای امام به او خیلی فنی است. خلاصه اینگونه بوده که یک درس خارج تفسیر با امام رضا علیه السلام داشتند. یعنی خیلی خود مأمون آدم فنی است و استاد هم که امام رضا علیه السلام است؛ دیگه ببینید چی در میاد از این وسط. منتها شاگرد اهل قرآن نیست؛ فقط قرآنی است و مسلط به بحث تفسیر قرآن است. خود این مجموعه باعث شده است آثاری که از امام رضا علیه السلام در بحث های قرآنی رسیده، یک مقداری قابل ملاحظه باشد و به جهت بیت المللی بودن حضرت رضا علیه السلام به عنوان عالم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم شناخته شدند. با اینکه آثار علمی که از ائمه ای چون امام باقر و امام صادق علیهما السلام هست؛ کم نیست و حتی بیشتر هم هست؛ اما به واسطه بین المللی بودن کار امام رضا علیه السلام، به عالم شناخته شده اند. در روایات وقتی می گویند عالم منظور حضرت رضا سلام الله علیه هستند. [حال این ابتدا مختصری عرض ارادت خدمت ساحت قدسی حضرت رضا سلام الله علیه شد و در انتها هم کوتاهی از روایاتشان خدمت شما عرض خواهیم کرد و بخش کوتاهی از تاریخ ایشان بیان می شود]. در آیات قرآن، در این داستان بسیار فوق العاده [خلقت و ماجرای سجده بر آدم] بودیم که شاید سخت ترین داستان قرآن و پر محتواترین داستان قرآن و تمثیلی ترین داستان قرآن، داستان خلقت و ماجرای سجده بر آدم است که آیا [ابلیس] به آدم سجده کرد یا نکرد؟ مسائل ادامه اش از آیه ۳۴ سوره مبارکه بقره، قسمت های مشترک بین چند سوره است (در چند سوره این مطالب بیان شده: سوره مبارکه اعراف، سوره مبارکه بقره، سوره مبارکه طه، سوره مبارکه اسراء، سوره مبارکه ص و سوره مبارکه حجر هر کدام بخش هایی را بیان کرده اند). به هر جهت سوره متعددی این بخش ها را بیان کرده اند. در انتهای جلسه گذشته بحث رسید به مسأله حیا [که زمانی مفصل تر آن را خدمت شما عرض می کنیم] که چیزی بود که در آیات به آن اشاره می شود؛ مسأله سَوَات و مسایل جنسی و در ادامه این که در این داستان (که داستان هم تمثیلی است و هم واقعی بستگی دارد که چطور نگاه کنیم به آن) مهم است که ببینید اولین عصیان، چه عصیانی بود؟ این مهم است که در آیه ۳۴ و نظایر آن آمده، اولین عصیان چیست و اولین پیامد چه پیامدی است؟ پیامد اخراج اولین پیامدش چیست؟ شما ببینید اولین اتفاقی که به عنوان عصیان دارد در این آیات به آن پرداخته می شود؛ عصیان استکبار و عصیان کبر و عصیان بزرگ بینی و عدم عبودیت است. در آن نمادی که این آدم را به عنوان آدم ابو البشر در نظر می گیریم؛ این اولین و سرسلسله عصیان ها است. که حتی آدم ها هم همین طور هستند. داریم که: (۳۴ بقره) وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا

إِبْلِيسَ أَبِي وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ^۱ خوب اینکه به ملائکه گفتند: اسْجُدُوا لِآدَمَ حالا این سجده برای آدم، آیا سجده برای آدم بوده و یا سجده برای خدا بوده است در پیشگاه آدم؟ سجده برای چیز دیگری بوده است به قول حافظ: "مَلَكٌ در سجده آدم زمین بوس تو نیت کرد، که در حسن تو چیزی یافت بیش از طور انسانی" یعنی در حقیقت سجده برای خود آدم بوده یا سجده در پیشگاه آدم بوده برای خود خدا؟ اینها کاملاً بحث‌های قرآنی است [که می‌توان ادامه داد]. مثلاً شما [نگاه کنید این آیات را اگر دقت کنید به آنها ما شاهد] سوره مبارکه اسرا آیه ۷۸ را ببینید، لام گاهی اوقات به این معانی می‌آید پس اینگونه نیست که بگویید حتماً و الزاماً سجده خود آدم بوده یعنی به خود آدم سجده کرده است. چون سجده از عبادات ذاتی است آیا فقط برای خدا می‌گویند شما سجده کنید و یا برای کسان دیگر هم می‌شود سجده بکنند؟ چیزی که ذوق شرعی ما می‌گوید؛ احترام و اکرام به صورت سجده برای غیر خدا اتفاق نمی‌افتد. یعنی فقط به خدا می‌شود سجده کرد. حالا اشکالاتی به ذهن می‌رسد که آنها را عرض می‌کنم (سرا) أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً^۲ داریم لِذُلُوكِ الشَّمْسِ، یعنی اقامه نماز کن لِذُلُوكِ الشَّمْسِ، معنای لِذُلُوكِ الشَّمْسِ چیست؟ یعنی عند ذُلُوكِ الشَّمْسِ یعنی شما اقامه نماز کن در نزد وقتی که خورشید به جانب مغرب می‌رود. وقت نماز ظهر را می‌خواهد بگوید عند ذُلُوكِ الشَّمْسِ را لِذُلُوكِ الشَّمْسِ می‌گوید. لام به این معانی در قرآن می‌آید. لذا اسْجُدُوا لِآدَمَ این مانعی ندارد چنین تعبیری از آن شود که اسْجُدُوا عند آدم نه سجده برای خود آدم. [آدم سجده را] یعنی این که امثال حافظ گفته اند: مَلَكٌ در سجده آدم زمین بوس تو نیت کرد یعنی سجده برای خود آدم نبوده است. چون اگر سجده به معنای آن عبادت باشد؛ ما عبادت غیر خدا نداریم. این تأدب شرعی هم اقتضا می‌کند که این کار را نکنند. به نظر می‌آید که این گونه بوده است. فقط یک اشکالی پیش می‌آید و آن این است که اگر سوره مبارکه یوسف آیه ۱۰۰ را ببینید (یوسف) وَرَفَعَ أَبُوتَهُ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجْدًا^۳ اینکه حضرت یوسف پدر را بر عرش نشاند و آن موقع همه برادران سجده کردند و طبیعتاً حضرت یوسف هم چیزی نگفته؛ حالا بعضی تعبیر کرده اند که این سجده، سجده احترام بوده که احترام و اکرام را اینگونه می‌کردند. شاید هم همین است که در نزد پدرش به سجده افتادند برای خدا. وَخَرُّوا لَهُ سُجْدًا یعنی در نزد یوسف این‌ها به سجده افتادند منتها این سجده را برای خدا کردند. مثل اینکه شما فرض کنید در جریان سحره، سحره فرعون وقتی آن چیزها را می‌بینند، به سجده می‌افتند. آن به سجده افتادن به این معنی نیست که برای حضرت موسی به سجده می‌افتند نه! می‌افتند به سجده در پیشگاه خدا. حال این‌ها دقائقی می‌شود که در این بحث سجده مطرح است. ولی این کاملاً خلاف ذوق شرعی است که کسی برای احترام به کسی سجده کند و برای همین است که این کاری که در آستانه درگاه امام رضا علیه السلام می‌کنند خلاف ذوق شرعی است. بعضی‌ها می‌افتند در حقیقت آن فنا آنجا می‌افتند و سجده می‌کنند به سمت امام رضا یک مقداری در ذوق شرعی نمی‌گنجد و این کار را نکنند بهتر است. با اینکه می‌شود توجهاتی مثل وَخَرُّوا لَهُ سُجْدًا ردیف کرد ولی این جور احترام کردن و این جور اکرام کردن که آستانه در را سجده بکنند؛ بهتر است نشود. نگاه بکنید به دست علما ببینید آن‌ها چکار می‌کنند، آن کارها را بکنید بیشتر از این هم انجام ندهید. تا به حال شما عالمی ندیدید که خم شود و آن‌جا را

^۱ و [یاد کن] هنگامی که به فرشتگان گفتیم: به آدم سجده کنید، [پس] سجده کردند مگر ابلیس که سر پیچید و تکبر ورزید و از کافران شد.
^۲ نماز را از ابتدای تمایل خورشید به جانب مغرب [که شروع ظهر شرعی است] تا نهایت تاریکی شب بر پا دار، و [نیز] نماز صبح را [اقامه کن] که نماز صبح مورد مشاهده فرشتگان شب و فرشتگان روز است.
^۳ و پدر و مادرش را بر تخت بالا برد و همه برای او به سجده افتادند

سجده کند. من حتی دیدم که طرف یک نماز رو به امام رضا علیه السلام خوانده در حالت پشت به قبله! من گفتم آقا قبله این طرفی نیست گفت تو چیکار داری؟! گفتم قبله از این طرف نیست گفتم شاید قبله را اشتباه گرفتی. این کارها در واقع یک نوع بدعت‌هایی است که موجب هزار چیز دیگر شود. چون قبله برای ما در نماز یک مفهوم شناخته شده ای دارد این کارها اگر نشود به صواب نزدیک تر است. پس لَادَمَ یعنی یا آدم را تکریم کن و یا برای خدا در پیشگاه آدم سجده کن.

سوال یکی از حضار، جواب: نکته در همین مسجود له یا مسجود الیه بودن است اصطلاحاً. شما الان به سمت قبله که نماز می‌خوانید و رکوع می‌روید و سجده می‌کنید؛ شما الان به سمت یک سری سنگ و گل این کار را انجام می‌دهید یا برای صاحب خونه این کار را می‌کنید؟ مسلماً برای صاحب خونه. بیت الله الحرام است. برای صاحب خونه این تواضع را می‌کنید و قبله بودنش اینگونه است منتهای مراتب خود این قبله به واسطه این که خانه این صاحب خونه است؛ مورد احترام است. لذا در قرآن از مسجد الحرام به عنوان شاعر یاد شده است. [این که] می‌شود گفت که آدم قبله ای است [برای همان چیزی است] که آن (۷۲ ص) نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي^۱ در مورد او آمده است و اگر هم سجده هست؛ سجده برای آن صاحب خانه است. باز هم دستور سجده برای غیر خدا نبوده است. یا می‌شود تعبیر دیگری کرد که به نظر می‌رسد تعبیر ضعیف تری است و بگوییم که سجده برای خود آدم بوده، منتهای سجده عبادت نبوده و سجده تکریم و احترام بوده است. می‌خواهد بگوید که جایگاه تو بالاتر از جایگاه من است. اما این تعبیر دوم را زیاد نمی‌پسندیم چون ذوق شرعی نمی‌پسندد سجده برای غیر خدا را. تمام سجده‌ها برای خدا انجام می‌شود. لذا اگر این گونه بگوییم آدم می‌شود مسجود الیه نه مسجود له. به عبارتی آدم می‌شود یک قبله [که اتفاقاً در جریان چیز هم توقع ماهمین است] که اصلاً آدم آن قبله است و این که ما می‌گوییم که بیت الله، صاحب خانه کیست؟ اگر یک مرحله بروید باز آن امام منصوب است که صاحب آن بیت است. اصلاً یکی از تعبیری که ما در قرآن داریم اهل البیت است. بیت را در قرآن اگر جستجو کنید بیشترین کاربردش در مورد بیت الله الحرام است. اهل البیت چند تعبیر دارد: یکی اهل بیت پیغمبر، یکی اهل این بیتی که صاحب خانه خود امام زمان است. برای همین است که در سوره حج عبارت بسیار لطیفی داریم که حجاجی که به کعبه می‌روند حواسشان باشد. اینکه گفته اند: تَمَامُ الْحَجِّ لِقَاءُ الْإِمَامِ^۲ به همین خاطر است (۲۷ حج) وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ^۳ یعنی تو اعلان بکن به حج مردم که پیش چه کسی بیایند؟ بیایند پیش خانه؟ خیر بیایند پیش صاحب خانه! يَأْتُوكَ و بعدش چگونه؟ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ: پیاده، روی شتر لاغر یعنی با هر بدبختی شده بیایند پیش امام. رِجَالًا یعنی با هر بدبختی روی شتر لاغر از دره‌های فلان جور بیایند و خودشان را به امام برسانند. نقطه اصلی امام است که باید خودشان را به امام برسانند.

حال این جمله: أَيْبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ، بعضی‌ها می‌خواهند بگویند: و سار مِنَ الْكَافِرِينَ یعنی اینگونه کرد و از کافرین شد. البته این توجیهاات قرآنی دارد مثلاً شما سوره مبارکه هود را نگاه کنید. در جریان ماجرای حضرت

^۱ و از روح خود در او دمیدم

^۲ تمامیت حج به ملاقات کردن با امام است.

^۳ و در میان مردم برای حج بانگ زن تا پیاده و سوار بر هر شتر باریک اندام [چابک و چالاک] که از هر راه دور می‌آیند، به سوی تو آیند

تأثیرات، تأثیرات روح در روح است حتی تأثیراتی که ممکن است هیچ بدنی اینجا وجود نداشته باشد، تأثیرات مَلَك بر انسان است. یعنی فرض کنید این به واسطه حضورش در این جا و حضور ملک در این جا یک تأثیرات غیب در این دارد. البته ممکن است به صورت یک میدان مغناطیسی هم در اطراف شخص قابل شناسایی باشد منتهای مراتب این حرف در بستری زده می‌شود که برای نفی چیزی به نام روح است و روح را کلاً حذف می‌کنند و یک چیزی به نام انرژی و روان جای آن می‌گذارند بعد این قدر می‌گویند: انرژی مثبت می‌دهد که ما هم می‌گوییم انرژی مثبت می‌دهد! در صورتی که یواش یواش داریم می‌پذیریم این‌ها انرژی‌هایی است که دارند به همدیگر می‌دهند. یعنی مقوله ای به نام روح وجود ندارد. بعد همین‌ها را قرآن تحت بحث مَلَك تنظیم می‌کند و ساماندهی می‌کند مثلاً داریم (۶۱ انعام)... وَ يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً^۱ ملائکه، محافظ می‌فرستد، و یا تأثیراتی چون: الْأَرْوَاحُ جُنُودٌ مُّجَنَّدَةٌ...^۲، روح این در روح آن تأثیر می‌گذارد. یک کاری می‌کنند که بالاخره بی‌انجامد به حذف غیب از این عالم. یعنی یک دستگاه گفتمانی درست می‌شود با حذف غیب بعد ما هم دقیقاً در همین دستگاه حرف می‌زنیم. یعنی کمک به اینکه این انرژی مثبت است. برای چه انرژی مثبت؟ کی گفته از مقوله انرژی است؟ اصلاً ممکن است ظاهر بیرون آن در مادیات هم انرژی شود تو یک جاهایی. اما اصلاً بحث انرژی نیست و تأثیرات مجردات بر مجردات است. او فرو می‌کاهد می‌کاهد؛ می‌کاهد به قول زبان نجس‌ها می‌گویند^۳ Reductionism برای همین است اینقدر می‌کاهد تا در حقیقت به یک چیزی تقلیل دهد و از تقلیل شده آن برای ما گفتمان علمی درست می‌کنند. ما هم دقیقاً در همین گفتمان علمی باورمان می‌شود. خلاصه این حرف‌هایی که آنها می‌زنند را یک مقداری با احتیاط ما بزنییم. به شدت معتقدند که نسل آدم از میمون بوجود آمده است. وارد مسائل خانوادگی آنها نمی‌شویم! شاید نسل آنها از میمون باشد ولی نسل آدم‌ها به شهادت قرآن با نسل آدم ابوالبشر پیغمبر در این عالم بوجود آمده است. این حرف قطعی و بی‌بروبرگرد قرآن است. خلاصه می‌خواهم بگویم یک مقدار مسحور شدن تو این گفتمان‌ها را مواظب باشید. حتی گفتمان آن را مواظب باشید که گفتمانی که درست می‌کنند؛ این گفتمان لزوماً دینی نیست که بله مثلاً بعضی آدم‌ها چنین انحرافاتی دارند که یک کششی به جنس موافق دارند. ممکن است این به عنوان عارضه و انحراف وجود داشته باشد بله ما در روایاتمان هم داریم اگر مثلاً تولید مثل به یک گونه خاصی باشد یک تمایلاتی در طرف پیدا می‌شود ولی خیلی راحت بسترسازی می‌شود برای اینکه بگویند نه این هیچ مشکلی ندارد ارتباط این فرد با جنس موافق خودش. یعنی قبح زدایی و بستر سازی برای این موارد در علم فراوان اتفاق می‌افتد که حواسمان را باید به آن جمع بکنیم.

حالا آن نکته که در سوره اعراف آمده، (۱۱ اعراف) وَ لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ مَا شَاءَ مَا آفَرِدُمْ و و بعد به ملائکه گفتیم که سجده کنند، فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ^۴ خوب دقت کنید این عبارت را. این که گفتیم وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ در واقع و سار مِنَ الْكَافِرِينَ نیست. در این جا مشخص می‌شود که لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ: این اصلاً سجده بکن نبود. این اولین ویژگی انحراف در آدم است که تمام انحراف‌ها و هبوط‌ها و

^۱ و همواره نگرهبانانی [از فرشتگان] برای [حفاظت] شما [از حوادث و بلاها] می‌فرستد

^۲ جان‌ها (روح‌ها)، [همچون] سپاهیان فراموش شده هستند (قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم)

^۳ تقلیل‌گرایی

^۴ و شما را آفریدیم، سپس شما را صورت‌گری کردیم، آن‌گاه به فرشتگان گفتیم: بر آدم سجده کنید؛ بی‌درنگ همه سجده کردند، جز ابلیس که از سجده‌کنندگان نبود.

این‌ها بر می‌گردد به اینکه تو عبودیت داری یا عبودیت نداری؟ خلاصه به قول قرآن: (۴۳ فرقان) أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ^۱ روی خودت بندی کلاً؟ روی نظریه‌ها و تئوری‌های خودت بندی و داری دنیای خود را جلو میبری یا رو کس دیگری بستنی و داری جلو می‌بری؟ بالاخره تکلیف این را باید مشخص کنی. بگذارید یک روایت بخوانم، این روایت در ذیل آیات (۱۲ اعراف)... خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ^۲ آمده و فوق العاده است در این جریان. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: فَأَوَّلُ مَنْ قَاسَ إِبْلِيسُ وَاسْتَكْبَرَ، قِيَاسَ كَرْدِ خُودِش رَا وَ كَفْتِ مِنْ بَرْتَرَم. او از طین و من نارم و نار از طین بالاتره پولدار از بی پول بالاتر، ملاک و معیاری که (۱۳ حجرات): إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ^۳ را بگذار کنار چیزهای دیگر بالاتر می‌شود و الْإِسْتِكْبَارُ هُوَ أَوَّلُ مَعْصِيَةِ عَصِيَّ اللَّهِ بِهَا أَوْلِينَ مَعْصِيَتِي كِه خدَا بِهَ أَنْ عَصِيَانِ شُد، مَعْصِيَتِ اسْتِكْبَارِ بُوَد كِه يَكِ خُودِ بَزْرَگِ بِيَنِي وَ كَفْرِ مَسْتَتَرِي دَاشْت؛ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ كِه سَجْدَه كُنْ نَبُوَد وَ اِيْنِ كَفْرِ بِيْرُونِ اَمْدِ قَالِ وَ دَرِ اَدَاْمَه مِي گويند: اَبْلِيسُ كَفْت: فَقَالَ إِبْلِيسُ يَا رَبِّ اغْنِنِي مِنَ السُّجُودِ لِأَدَمَ (ع) خدَا يَا بَگْدَارِ مِنْ بَرِ اِيْنِ اَدَمِ سَجْدَه نَكْنَم وَ اَنَا اُعْبُدُكَ عِبَادَةً لَمْ يَعْْبُدْ كَهَا مَلَكٌ مُقْرَبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَ مِنْ يَكِ جُورِي تُو رَا عِبَادَتِ مِي كْنَم كِه هِيچِ مَلَكِ مَقْرَبِ وَ هِيچِ نَبِيِ مَرْسَلِي دِيگِه اِيْنِ جُورِي عِبَادَتِ نَكْرَدِه بَاشِد. تُو اِيْنِ كَارِ [سَجْدَه] رَا بِه مِنْ مَرْخِصِي بَدِه قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَا حَاجَةَ لِي إِلَى عِبَادَتِكَ: مِنْ حَاجَتِي بِه عِبَادَتِ تُونْدَارَم؛ اِيْنِ بَخْشِ رَا بَايِدْ بَا مَاءِ ذَهَبِ (آبِ طَلَا) نُوشتِ اِگَرِ كَسَانِي مِي خُوَانِدِ رَاهِ خدَا بَرُونِد: اِيْتَمَا اُرِيْدُ اَنْ اُعْبُدَ مِنْ حَيْثُ اُرِيْدُ لَأَ مِنْ حَيْثُ تُرِيْدُ مِنْ مِي خُوَاهِمِ عِبَادَتِ بَشُومِ اَزِ اَنِ طَرِيْقِي كِه خُودَمِ مِي خُوَاهِمِ وَ نِه اَنِ طَرِيْقِي كِه تُو مِي خُوَاهِي. اِگَرِ مِي خُوَاهِي بِه مِنْ نَزْدِيكِ شُويِ اَزِ هِمَانِ طَرِيْقِي نَزْدِيكِ شُو كِه مِنْ مِي خُوَاهِمِ نِه اَزِ اَنِ طَرِيْقِي كِه خُودَتِ مِي خُوَاهِي. بِيْنِيْدِ اِيْنِ خِيْلِي مَهْمِ اسْتِ كِه تُو حَتِي دَرِ اِيْنِ كِه مِي خُوَاهِي بِه خدَا نَزْدِيكِ بَشِي؛ خُودَتِ رَا بَگْدَارِي كِنَار. مِگِه نَمِي خُوَاهِي بِه خدَا نَزْدِيكِ بَشِي؛ خُوبِ بِيْنِ اِيْنِكِه مَادَرْتِ مِيگِه اِيْنِ شَبِ قَدَرِ مِنْ تَنْهَامِ خُونِه بَمُونِ وَ اِيْنِكِه شَبِ قَدَرِ بَرِي اَوْنِجَا، اَوَلِي اَوْنِ چِيْزِي اسْتِ كِه خدَا مِي خُوَاهِد. هِمِيْنِ رَا دَلِ بَدِه وَ هِمِيْنِ رَاهِ رَا بَرُو. وَ خَرْدِ خَرْدِ دَلِ بَدِه دِيگِه. مَا خِيْلِي وَقْتِهَا مِي خُوَاهِيْمِ بِه خدَا نَزْدِيكِ شُويْمِ وَ بَاوَرْمَانِ نَمِي شِه كِه ... طَرَفِ ذَكْرِ مِي خُوَاهِدِ مِي گويِيْم: ذَكْرِ تَسْبِيْحَاتِ حَضْرَتِ زَهْرَا سَلَامِ اللّٰهِ عَلَيْهَا، مِيگِه نِه يَكِ چِيْزِي اَزِ اَوْنِ فُوتِهَايِ خَاص! خُوبِ بَابَا اِيْنِ رَا كَفْتَنْد. مِيگِه حَاجِ اَقَا يَكِ تَوْصِيَهْ اِي بَكْنِيْدِ كِه خِيْلِي اَدَمِ فُوقِ الْعَادَه اِي بَشُويْمِ؛ مِيگِيْمِ نَمَازِ اَوَلِ وَقْتِ. مِيگِه حَالَا يَكِ چِيْزِ دِيگِه اِي هِمِ بَگُو. فَرْضِ مِي كَنْنِدِ يَكِ فُوتِهَايِ كُوزَه گِرِي دِيگِرِي وَجُودِ دَارِه اَلَانِ كِه اَزِ اَوْنِهَا رَا مِي شِه رَفْت. اَزِ يَكِ ذَكْرِهَايِ يَكِ جُورِ دِيگِه اِي بَرُو. بَاْزَمِ رُو خُودِشِ حَسَابِ كَرْدِه وَ مِي خُوَاهِدِ بِه خدَا نَزْدِيكِ شُود. رُو خدَا حَسَابِ نَكْرَدِه اسْت. اَزِ طَرَقِي كِه خُودِشِ فِكْرِ مِي كْنِه. سِرَاغِ جَنِّ وَ جَنِّ گِيْرِي وَ اَزِ اِيْنِ جُورِ حَرْفِهَا بَرُودِ وَ بَخُوَاهِدِ كَشْفِ وَ شَهُودِ بَكْنِد. مِي گويِيْمِ اصْلًا كَشْفِ وَ شَهُودِ كِه چِيْزِ [مَلَاك] نِيْسْتِ شَمَا نَمَازِ اَوَلِ وَقْتِ وَ نَمَازِ شَبِ رَا بَخُوَانِ وَ دَرُوعِ نَگُو وَ اَمَانَتِ دَارِ بَاش. مِيگِه نِه حَاجِ اَقَا!!! اِيْنِ مَعْلُومِ مِي كَنْدِ كِه اِعْتِمَادِ بِه خدَا نَدَارِيْم. ذَكْرِ مِي خُوَاهِدِ مِي گويِيْمِ تَسْبِيْحَاتِ حَضْرَتِ زَهْرَا سَلَامِ اللّٰهِ عَلَيْهَا. مِيگِه حَالَا يَكِ ذَكْرِ دِيگِه. مِي گويِيْمِ اَنْ سَيِّدِ الْاَنْبِيَاءِ صَلِيَ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ وَ سَلَمَ هَدِيَه دَادِه بِه سَيِّدِه النَّسَاءِ الْعَالَمِيْنَ؛ دِيگِه اَزِ اِيْنِ بَالَا تَرِ مِي خُوَاهِي؟ اَزِ صَلَوَاتِ بَرِ مُحَمَّدِ صَلِيَ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ وَ سَلَمَ وَ اَلِ مُحَمَّدِ بَالَا تَرِ؟؟ اِگَرِ اِيْنِ جَا بِيَا فْتَنْد، اَنْ كَبِيْرِ رَا اَزِ اَدَمِ مِي گِيْرِد. هَرِ چِي كِه كَفْتَنْدِ هِمَان! هِمُونِي كِه تُو فِيلِمِ بَگُو. [بَگْدَارِيْدِ حَدِيْثِي بَخُوَانِيْم] مُوسَى بِنِ بَكِيْرِ اَزِ اِمَامِ كَاظِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سُوَالِ مِي كَنْدِ سَأَلْتُ اَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْكُفْرِ وَ الشَّرْكِ، اَيُّهُمَا اَقْدَمُ؟ اَزِ كَفْرِ وَ شَرِكِ كَدَامِ گِنَاهِ قَدِيْمِي تَرِي اسْت؟ فَقَالَ لِي :

^۱ آیا کسی که هوای [انفشش] را معبود خود گرفته دیدی؟ آیا تو می توانی کارساز و نگهبان او باشی [که او را به میل خود به راه راست هدایت کنی؟]

^۲ مرا از آتش پدید آورده ای و او را از گل آفریدی

^۳ بی تردید گرمای ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست

ما عَهْدِي بِكَ تُخَاصِمُ النَّاسَ ! می‌گویند به نظرم نمی‌آید این سوال‌ها، سوال‌های تو باشد. تو اهل این جور بحث‌ها نیستی (چون سوال تخصصی است به فیافهات این سوال‌ها نمی‌خورد و توقع نداریم از این سوال‌ها بکنی) قلتُ : أَمَرَنِي هِشَامُ بْنُ سَالِمٍ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ ذَلِكَ، می‌گوید هشام ابن سالم گفت از شما بپرسم، فقالَ لي : الكُفْرُ أَقْدَمُ مِی‌گویند کفر اقدم است، و هُوَ الْجُحُودُ نكته اینجاست: کفر همان انکار است، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ». جحود، انکار کردن به معنای قبول نکردن نیست. یک موقع مطلب به کسی نمی‌رسد و یا شک دارد که هیچ. یک موقع می‌فهمد و می‌رسد که این است. اگر آن جا شروع کند به دست و پا زدن این دارد به یک جحود و انکاری می‌رسد. ماجرای خودم با آن گیتاریست را گفته بودم؛ می‌گفت من به جای نماز برای ارتباط با خدا گیتار می‌زنم. یعنی گفت: من گیتار می‌زنم، گفتم آفرین. بعد گفت من به جای نماز گیتار می‌زنم. گفتم نه به جای نماز نمی‌توان گیتار زد باید نماز بخوانی. گفت نه گیتار می‌زنم و بعد گفتم همان خدایی که تو می‌گویی با گیتار می‌خواهی به او نزدیک شوی گفته باید با نماز به او نزدیک شوی. گفت خدا گفته، گفتم بله. حالا نماز می‌خوانی؟ او مدتی سرش را پایین انداخت و گفت نه من گیتار می‌زنم! ببینید گاهی اوقات آدم فکر می‌کند به خدا نزدیک می‌شود از راهی که خودش می‌خواهد، می‌خواهد برود و نه از راهی که خدا می‌خواهد. برای همین است در قرآن [آن جایی که دارد وقتی] اگر آیه ۱۲ سوره اعراف را ببینید نمی‌گوید مطلب به من نرسید (۱۲ اعراف) قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ چه چیز مانع تو شد از اینکه وقتی به تو امر کردم سجده نکنی قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ^۱ شیطان نگفت نرسید، گاهی نمی‌رسد به آدم و آدم تن نمی‌دهد یا در شبهه گیر می‌کند. همین بحث کافر در مباحث اعتقادی فرض کنید که اگر یک نفر در یک جای دنیا برای او یک اسلامی معرفی کردند که آن اسلام داعش است، خوب او اسلام نمی‌آورد در هیچ صورت. به این شخص کافر اعتقادی نمی‌گویند. در واژگان قرآن به عنوان کافر اجتماعی از او یاد می‌شود ولی کفر اعتقادی ندارد. چون یک چیزی به او معرفی کرده‌اند که اصلاً چیزی نیست که آدم بتواند به آن ایمان بیاورد. البته همیشه به آن ایمان آورد و این گسترشی که الان پیدا می‌کند به خاطر این است که آنها یک عنصر بسیار حیاتی به نام جهاد را جدی گرفتند کردند که ما آنرا جدی نگرفتیم. بارها عرض کردم جهاد را از ماهیت دین خارج کنید؛ تفاله‌ای باقی می‌ماند که اصلاً جوان را جذب نمی‌کند. این روحیات مجاهد بودن چیزی است که تشیع با این اندیشه رشد کرده و اصلاً خودش را حفظ کرده است یک مقداری امروز بیم این هم هست که اندیشه‌های جهادی و مبارزه از میان جامعه شیعه رخت ببندد. تدبیر امام رضا علیه السلام این بوده که ایران مرکز و پاتوق شیعه شود زیرا با مشورت‌هایی که داده اند مأمون را به بغداد فرستادند. بعد از خودشون مأمون را مجدد فرستادند بغداد و ایران را گذاشتند با امام رضا علیه السلام و این گروه شیعیانی که از زمان امام سجاد علیه السلام مرتب در ایران به امر ائمه وارد شدند و ایران را کردند پاتوق شیعه و پرچم شیعی ناب امامی و امام زمانی در ایران بلند شد. برای همین است که یک جمله‌ای حضرت آقا دارند که خیلی حرف مهمی است و می‌گویند که زبان مکتب اهل بیت فارسی است. زبان فارسی، زبان مکتب اهل بیت است. با اینکه زبان اهل بیت عربی است اما مکتبشان زبانش فارسی است چون که پاتوقشان اینجاست. آن شیعه ناب با تدابیر ائمه در این جا اتفاق افتاده است. این شیعه همیشه خود را در قالب مبارزه نگه می‌داشته و همیشه باید مبارزه می‌کرده و اگر روحیه مبارزه و جهاد با دشمن را از همین شیعه بگیریم؛ واقعاً یک لطمه ای به تمام کار ائمه و تدابیری که ائمه اتخاذ کردند وارد می‌شود. خلاصه باید دقت

^۱ خدا فرمود: هنگامی که تو را امر کردم، چه چیز تو را مانع شد که سجده نکردی؟ گفت: من از او به‌ترم، مرا از آتش پدید آورده ای و او را از گل آفریدی.

کنیم که چه کار می‌کنیم. بعدش همین انقلاب ثمرات کار امام رضا علیه السلام است که بالاخره در یک مقطعی این‌گونه جواب می‌دهد. حال این را به باد دادن و بعدش هم از مبارزه خالی کردن [اشتتباهاه]. قبلاً هم در بحث داعش گفته بودم دین اگر جهاد را ازش بگیرین، ابدأ جوان پسند نیست و به درد همین پیرمردها می‌خورد که بنشینند سر سجاده و یک کم با دین حال کنند دیگه. اونی که جوان جذب می‌کنه با این روحیه جوان را جذب می‌کنه. اما بحث جحود و انکار این است که کسی اگر بخواهد اسلام را بشناسد؛ داعش را بشناسد و بعد ایمان نیابد؛ این جحود و انکار نیست. این هم که می‌گوید چرا وقتی من امر کردم به تو که [سجده کنی] نکردی نمی‌گوید من چون بم نرسید بلکه می‌گوید من بالاترم و در این بحث‌ها می‌آید. این اولین گناهایی است که انسان مرتکب می‌شود. آن موقع در همین بحث‌ها [در همین جا] در نهج البلاغه امیر المومنین علیه السلام در خطبه قاصعه که یک خطبه فوق العاده ای است با این عبارات شروع می‌شود: **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ الْعِزُّ وَالْكَبْرِيَاءُ؛ وَ اخْتَارَهُمَا لِنَفْسِهِ دُونَ خَلْقِهِ، حمد خدایی را که عزت و کبریایی را به خودش پوشانده و عزت و کبریایی را برای خودش گذاشته است. وَ جَعَلَهُمَا حِمِي وَ حَرَمًا عَلَى غَيْرِهِ، مسأله عزت و کبریایی را یک منطقه ممنوعه اعلام کرده است که مثلاً کسی بگوید من هم پیش خدا عددی هستم. خدا یک چیزی می‌گوید و بالاخره یک چیزهایی هم به ذهن ما می‌رسد. وَ اصْطَفَاهُمَا لِجَلَالِهِ.] و برای جلال خویش برگزیده است [وَ جَعَلَ اللَّعْنَةَ عَلَى مَنْ نَارَعَهُ فِيهِمَا مِنْ عِبَادِهِ لعنت را گذاشته بر کسی که در این رداء بخواهد با خدا [به منازعه بر خیزد]. تمام کنکاش ما تا اینجا است که ببینیم خدا چه گفته است و همین. اگر کسی از این به بعدش هم کنکاش می‌کند که چرا خدا گفته و برای چه گفته و یک چیز دیگه هم می‌شود گفت. ما هم یک حرف‌هایی داریم و نیاکان ما پس چی می‌شوند؟ تمام تلاش مال این است که بفهمیم قال الله تعالی چیست و این آخرش است از اون به بعد کنکاش یعنی تو هم وارد رداء کبریایی خدا شده ای. و بعد می‌گویند: **ثُمَّ اخْتَبَرَ بِذَلِكَ مَلَائِكَتَهُ الْمُقَرَّبِينَ، لِيَمَيِّزَ الْمُتَوَاضِعِينَ مِنْهُمْ مِنَ الْمُسْتَكْبِرِينَ، بعد اصلاً این صحنه را درست کرده که متواضع را از مستکبر جدا کند. فَقَالَ سُبْحَانَهُ وَ هُوَ الْعَالِمُ بِمُضْمَرَاتِ الْقُلُوبِ، وَ مَخْبُوتَاتِ الْغُيُوبِ؛ با اینکه خدا همه چیز را می‌داند گفته: ((۷۱ ص) ...إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينِ. (۷۲ ص) فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَ نَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (۷۳ ص) فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ (۷۴ ص) إِلَّا إِبْلِيسَ... اغْتَرَضْتَهُ الْحَمِيَّةُ، آن موقع فَأَفْتَحَرَ عَلَى آدَمَ بِخَلْقِهِ، وَ تَعَصَّبَ عَلَيْهِ لِأَصْلِهِ. فَعَدَّوْا لِلَّهِ إِمَامَ الْمُتَعَصِّبِينَ، وَ سَلَفُ الْمُسْتَكْبِرِينَ، امام المتعصبين شد امام مستکبرين شد. الَّذِي وَضَعَ أَسَاسَ الْعُصْبِيَّةِ، این شد و این شد وَ ادَّرَعَ لِبَاسَ التَّعَزُّزِ، وَ خَلَعَ قِنَاعَ التَّدَلُّلِ می‌گویند لباس تعزز پوشید و قناع و مقنعه تذلل را از خود گند آلا ترونَ كَيْفَ صَغَرَةَ اللَّهُ بِتَكْبَرِهِ، وَ وَضَعَهُ بِتَرْفَعِهِ، می‌بینی خدا چگونه او را به زمین زد؟ با ترفع او را به زمین زد. فَجَعَلَهُ فِي الدُّنْيَا مَدْحُورًا، وَ أَعَدَّ لَهُ فِي الْآخِرَةِ سَعِيرًا! این را گفتند، سپس می‌گویند: فَأَعْتَبَرُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِإِبْلِيسَ نگاه کن واز این بحث ابلیس عبرت بگیر. إِذْ أَحْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ، وَ جَهْدَهُ الْجَهِيدَ، بین چگونه کار او را خدا حبط کرد وَ كَانَ قَدْ عَبَدَ اللَّهَ سِتَّةَ أَلْفِ سَنَةٍ، لا يذري أمِن سِنِي الدُّنْيَا أم مِن سِنِي الْآخِرَةِ عَنْ كِبْرِ سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ. یک لحظه کبر این همه عبادت را زد و داغون کرد اینی که از همون اول داره عبادت می‌کنه ولی رو حساب خودش هم داره عبادت می‌کنه یعنی اگه عبادت می‌کنه، رو حساب خودش داره خدا را عبادت می‌کنه. بعد می‌گویند: فَمَنْ ذَا بَعْدَ إِبْلِيسَ يَسْلَمُ عَلَى اللَّهِ بِمِثْلِ مَعْصِيَتِهِ؟ آن که اینگونه کرد خدا به این نحو هبوط داد و ردش کرد [چگونه ممکن است کسی بعد از ابلیس همان نافرمانی او را انجام دهد ولی در برابر (خشم) خدا سالم بماند؟] كَلَّا، مَا كَانَ اللَّهُ سُبْحَانَ لِيَدْخُلَ الْجَنَّةَ بَشَرًا بِأَمْرٍ أُخْرَجَ بِهِ مِنْهَا مَلَكًا، به چیزی که ملکی را اخراج کرده، بشری را وارد بهشت نمی‌کند اینگونه. إِنَّ حُكْمَهُ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ وَ أَهْلِ الْأَرْضِ لَوَاحِدٌ. حکم خدا در آسمان‌ها و زمین یکی است وَ مَا****

بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ هَوَادَّةٌ، هیچ ساخت و پاختی بین خدا و خلقش نیست فی إِبَاحَةِ حِمَى حَرَمَهُ عَلَي الْعَالَمِينَ. که به مناطق ممنوعه او وارد شوند. این منطقه اصلاً این داستان تمثیلی این را می گوید که گردنت را بنداز پایین و هر چه خدا گفت همون را اجرا کن. حالا هر چی گفت دیگه. و می خواهد بگوید که رأس این گناهها و خباثت ها و کفرها این است که طرف برای خودش هم در مقابل خدا حسابی باز کرده الان. وقتی می رسد به این که خدا گفت باز می رود جای دیگر که ببیند بقیه چه گفته اند. اصلاً این که ما در علوم گاهی می رویم ببینیم که خدا که این را گفته بقیه چی می گن؟ خدا که این را اینطور گفته حالا چی کار داری بقیه چی می گن؟ بقیه هر چی می خواهند بگویند خدا این را گفته. خدا این را حرام و آن را حلال کرده، حالا شما بگو مشروبات الکلی برای کلیه خوب است. به جهنم که خوب است!! خدا این را حرام کرده است. بعضی در جواب می گویند که نه برای کبد بد است. اصلاً ما در این گفتمان نیستیم. فرض کنید اصلاً برای کلیه و کبد هم خوب باشد؛ برای کل اندام انسان خوب باشد؛ "مشروبات الکلی حرام است". این که منم حرفی دارم در مقابل خدا، این همان حرفی است که می شود سرسلسله جایی که پای آدم را می لغزاند. نکته ای در مورد بحث حیا: بحث حیا بحث فوق العاده مهمی است که اولین پیامدهای هبوط از عدم تقرب به خدا این چیزها ایجاد می شود. قرآن با داستان های مختلف این را دارد بیان می کند که در تقرب انسان با خدا یک حیایی بین انسان و خدا وجود دارد که ... هر که بیشتر به خدا نزدیک شود و یا بیشتر از خدا دور شود؛ حیای او تغییر می کند. در اندیشه های یک نفر تفاوت ایجاد کنید میزان حیای او تغییر می کند. جالب است به امام موسی صدر گفتند این دخترهای بدحجاب را چگونه باحجاب می کنید؟ جواب ایشان جواب حکیمانه است که ما هم بعضاً در بحث هایی تجربه کردیم ایشان می گوید که من اصلاً تذکر به حجاب نمی دهم. آنها را به خانه محرومین می بریم. وقتی می رود خانه محرومین، این که تا به حال ذهنش در مزون پاریس و لندن و میلان بود؛ ذهنش عوض می شود. ذهنش که عوض شد یک دغدغه های دیگری برای او رخ می دهد که خود به خود ذهن را که عوض کنی این ها [حجابش] عوض می شود. بسیاری از اوقات این پسرهای نُنر را که اردوی جهادی می بریم؛ یک چیزهای دیگرش تغییر می کند. چرا؟ چون ذهنش عوض شده است. ذهنش درگیر فضاهای بزرگتری به نام فضای محرومیت [شده است]. فضاهای بالاتر از سطح دنیا که وقتی ذهنش درگیر این شود؛ خرد خرد دیگر حوس این و آن را نمی کنند. یک نفر باید ذهن و روحش عظمت پیدا کند؛ این چیزهایش درست می شود. این که ما تأکید بر حیا داریم به این معنا نیست که ما گاهی تبلیغ مستقیم کنیم و صاف بزنیم در هدف. در صورتی که نمی دانیم اصلاً هدف این نیست. صاف بزن تو هدف ولی آن هدف نه این. آن را که بزنی این پایین خیلی حرف ها درست می شود. شما به این آدم یک عظمتی ببخش؛ یک یَذْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ بکن؛ این دعوت به خیر کردن و یک ترفعی در او ایجاد کردن رفعت روحی در او ایجاد کردن باعث می شود که خیلی اوقات این پایین ها را رها می کند. این پایین ها برای او بچه بازی می شود. که حالا بیاید یک خودنمایی کند. گاهی اوقات انسان فقط دلش می سوزد وقتی برخی را می بیند که در خیابان یک جورایی می گردند که مایل است خودش را نشان دهد. چه حقارتی را بنده خدا تحمل می کند که این کار را می کند. اگر این ذهنش یک مقدار متفاوت شده بود، این قدر این حقارت را به خود نمی خرید.

با صلواتی از این بحث خارج شویم از امام رضا علیه السلام دو روایت می خوانیم. حضرت می فرمایند: لَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا، مومن، مومن نیست حَتَّى يَكُونَ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ تا اینکه سه خصلت در او باشد: سُنَّةٌ مِنْ رَبِّهِ ، و سُنَّةٌ مِنْ نَبِيِّهِ صلی الله علیه و آله ، و سُنَّةٌ مِنْ وَلِيِّهِ علیه السلام ، یک سنت و روش بگیرد از خدا یک روش بگیرد از پیغمبر و یک روش بگیرد از اولیای دین. یک چیز را بگیرد و به صورت جدی برای خودش بولد کند، فَأَمَّا السُّنَّةُ مِنْ رَبِّهِ فَيَكْتُمَانُ السِّرَّ، آن چیزی

که از خدا بگیرد که با آن مومن شود؛ کتمان سر است. یعنی با اطلاقی که دارد هم اسرار بقیه (همان گونه که خدا ستار العیوب است اگر اسراری از بقیه دارد؛ آن‌ها را لو ندهد) و هم همه اسرار خودش را هم لو ندهد. آدم دهان لقی همه چیز خودش را به همه می‌گوید. خدا هم یک سری دارد که به صورت غیب در عالم است. وجود غیب در عالم به گونه ای است که اگر طرف بخواهد به غیب متصل شود باید برود بالا و به غیب متصل شود یعنی محرم یک غیبی باید شود. یکی از شیوه‌های مبارزاتی که خود ائمه داشتند شیوه تقیه است؛ که عده ای آن کار را نکرده و اسرار را لو می‌دادند و شبکه‌های پنهانی و تشکیلات پنهانی آنها را لو می‌دادند. و گاهی از اوقات از سر ذوق زدگی که کارهای ائمه را خیلی اوقات به مشکل می‌انداختند. و **أَمَّا السُّنَّةُ مِنْ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَمُدَارَاةُ النَّاسِ**، آن سنتی که از نبی باید بگیرد؛ مدارای با مردم است. برخی از ما این مشکل را داریم که آدم اعصاب خردی هستیم با کل جامعه. یعنی انگار با همه درگیریم و همش می‌گوییم: آه چقدر این آدم‌ها بد شدند. کلاً گزاره‌های این گونه گفتند. در روایت داریم اگر کسی مرتب بگوید که مردم بدند و هلاکند؛ آه چقدر مردم بدند؛ فهُوَ أَهْلِكُهُمْ؛ خود از همه بدتر است. این که انگار بعضی‌ها نمی‌توانند زندگی کنند یعنی راحت نیستند و با همه با حالت درگیری و با حالت زد و خورد و گیر دادن رابطه دارند. این به این معنا نیست که شما یک آدم بی‌قید و لاقید شو که با مردم بتوانی زندگی کنی؛ نه! حتماً پیغمبر خدا بی‌قید نبوده ولی آنچه که کاملاً شاخص بوده در رفتار پیامبر این بوده که می‌توانسته رفت و آمد و مدارا کند و تحمل بدی‌هایشان را می‌کرده است. با مردم مدارا می‌کرده است. حالا طرف بدون کوچکترین تحمل حرف مخالف و سیاسی، داد و بی‌داد و هوار می‌کند. یک آدم اعصاب خرد که دارد خودش را آب می‌کند و **أَمَّا السُّنَّةُ مِنْ وَلِيِّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَالصَّبْرُ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ**، در مشکلات و تنگدستی صبر. اولیاء خدا و اولیاء دین کارشان همیشه با همین مشکلات پیش رفته است. انقلاب‌ها همیشه کارشان با همین مشکلات پیش رفته است. صبر در تنگی و گرفتاری و تنگدستی‌ها، نقطه اوج و خاص و بولد و ویژه اولیاست که کسی بخواهد از اولیاء بگیرد و در خود جا بیاندازد. روایت فوق العاده دیگری از امام رضا علیه السلام داریم (در بحار الانوار): **إِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَمْرًا، خُذَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنْ رَأْسِهِ**؛ بخواید انجام دهد، **سَلَبَ الْعِبَادَ عُقُولَهُمْ**؛ یعنی قدرت‌های تفکر را از طرف می‌گیرد. این‌ها هم در بسترهای مثبت است یعنی فرض بکنید خدا بخواهد این بنده یک امری را انجام دهد. این گونه نیست که طرف نشسته و فکر کرده و بگوید به این نتیجه رسیدم با تمام مشورت‌ها. عقول را از طرف می‌گیرد. **فَأَنْفَذَ أَمْرَهُ وَتَمَّتْ إِرَادَتُهُ**، اراده اش را تمام می‌کند و امرش را نافذ می‌کند، کارش را انجام می‌دهد **فَإِذَا أَنْفَذَ أَمْرَهُ رَدَّ إِلَى كُلِّ ذِي عَقْلٍ عَقْلَهُ**؛ بعد عقل را مجدد به سر طرف بر می‌گرداند **فَيَقُولُ: وَطَرَفٌ مِنْ عَقْلِ اللَّهِ**؛ و طرف می‌گوید کیف‌ذا؟ و **مِنْ أَيْنَ ذَا؟** چی شد؟ چرا این جور کردم؟ ما که اگر فکر می‌کردیم این جور نمی‌کردیم. [این که انسان] آن تعبیری که در مورد ائمه داریم که ائمه وعاء مشیه الله هستند؛ انسان سعی کند اینقدر فکر نکند وی ک کم خودش را خالص کند. خودش را خالص کند؛ خدا روح او را و اراده‌های او را می‌کند وعاء مشیه خودش. تریبون می‌افتد دست خدا و اراده‌های او هم می‌افتد دست خدا. این که ما تصور می‌کنیم اگر خیلی خوب فکر کنیم؛ خیلی به نتایج خوبی می‌رسیم؛ این حرف نیست. این منطق دیگه خیلی مادی است که اگر ما با پانصد نفر مشورت کنیم [کار درست می‌شود]. نمی‌گم شما مشورت نکن اما نماز خالصانه بخوان. ما چیزی داریم به نام استخاره به قلب حالا یا با قلب خود یا از این قلب‌های کمکی استفاده کن. ماهیت استخاره به قلب این است که شما سیم خودت را وصل کن مثلاً نمازی بخوان و بعد ببین دلت به کدام سمت کشیده می‌شود. حالا از قلب خودت نمی‌توانی استفاده کنی از قلب‌های کمکی مثلاً یک انسان صاحب قلب [کمک بگیر]. به قول قرآن: **(۳۷ ق) إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ يَكْتُمُ** که صاحب قلب اند و دل دارند. یک آدم دل دار قلب

دار روشن اینچنینی پیدا کن و مطلب را به او بگو؛ ببین چی به دلش می افتد این بابا. که ما کلاً بی خیال این قلب شدیم یعنی در مدل تصمیمات ما چیزی به نام قلب و تصمیم گیری با قلب [نیست]. بابا شما صاف کن صاف کن صاف کن خودت را، خدا این قلب را می کند وعاء مشیه الله. بعد عقل را می گیرد و با طرف یک کارهایی می کند و سپس عقل را می گذارد سر جایش. طرف نگاه می کنه و میگه اگر من بودم؛ این کار را نمی کردم. اصلاً چی شد من این کار را کردم؟ دوباره در حرکت بعدی هم همین است. شما در آیات قرآن در سوره مبارکه انفال ببینید که خدا امر دینش را چگونه پیش می برد؟ مرتب می گوید شما این گونه می خواستید اما من این گونه می خواستم. (۷ انفال) **أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ^۱** شما اینجور می خواستید و من اینگونه می خواستم ولی چون شما خیلی خوب بودید؛ اراده خودمان را با فعل دست شما انجام دادیم. اراده ما و خواست ما در چنبر اراده خداست. شما در سوره تکویر دیدید: (۲۹ تکویر) **وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ^۲** شما شاء و خواست ندارید مگر اینکه خدا می خواهد. یعنی شاء شما در شاء خدا شکل می گیرد. حالا هر چقدر خدا بهتر بخواید؛ به حسب ظاهر شما هم دارید شاء می کنید و می خواهید ولی خدا می خواهد این را. شما فکر می کنید با شاء و تصمیم خودت دارد انجام می شود؛ ولی نگو که عقل پریده، شاء خدا اینجا با آن خیری که برای شما تشخیص داده؛ دارد شکل می گیرد. اینها در پروسه های تصمیم گیری فوق العاده مهم است. نمی گوئیم کسی مشورت نکند ولی خیرش اینه که نماز بخواند و نماز شب بخواند و دعا بخواند که خدا انشاء الله قلب او را وعاء مشیت خود قرار دهد و بهترین چیزها را برای او بخواید که به دست او انجام شود

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين

^۱ ولی خدا می خواست پیروزی در میدان جنگ را با فرمان نافذی [که دایر بر پیروزی مؤمنان و شکست دشمنان جاری ساخته بود] تحقق دهد و ریشه کافران را قطع کند.

^۲ و شما [طی راه مستقیم را] نخواهید خواست مگر آنکه خدا پروردگار جهانیان بخواید